

# چرا نباید کار کنم؟

گفت: «چرا باید خودم این کار را انجام ندهم؟! آدم‌هایی بهتر از من هم همین کارهای سخت را انجام داده‌اند». مرد که از جواب امام تعجب کرده بود گفت: «مثلاً چه کسانی؟»  
امام گفت: «مثلاً پیامبر (ص)، امام علی (ع) و اجداد من. مگر نمی‌دانی کار کردن روی زمین کاری است که پیامبران و جانشین‌های آنان انجام می‌دادند؟»  
مرد که به فکر فرو رفته بود، از سؤال خود خجالت کشید. او متوجه شد که امام خود را از مردم جدا نمی‌داند و مثل بقیه‌ی افراد سخت کار می‌کند. مرد آن روز درس بزرگی از کار و حرف امام گرفت.

هوا گرم بود؛ خیلی هم گرم بود. از آن روزهایی بود که حتی پرنده‌ها هم خودشان را به سایه‌ی شاخه‌ها رسانده بودند تا کمی سردشان شود. آدم‌ها هم دلشان می‌خواست توی سایه‌ی خانه‌ها استراحت کنند. امام کاظم (ع) اما توی زمینش مشغول کشاورزی بود. امام بدون توجه به گرمای زیاد، سخت مشغول کار کردن بود. عرق کرده بود اما کار می‌کرد. مردی که امام را می‌شناخت، او را در حال بیل زدن دید. با خودش فکر کرد: «هوا حسابی گرم است. چرا امام برای استراحت به خانه نمی‌رود؟! اصلاً امام که نباید کارهای سخت انجام بدهد!» او با این فکرها به امام کاظم (ع) نزدیک شد. به او خسته نباشید گفت. امام که صدای مرد را شنید، دست از کار کشید، عرق پیشانی‌اش را خشک کرد و جواب سلام و خسته نباشید مرد را داد. مرد درحالی که دستش را طوری گرفته بود تا کمتر نور خورشید به صورتش بتابد، به امام گفت: «چرا این کار سخت را در این گرما انجام می‌دهید؟ چرا آن را به دیگران واگذار نمی‌کنید؟» امام که کمی از سؤال مرد تعجب کرده بود،

قصه‌ی صدرک

شماره ۴۸

اثر

۱۴۰۱

داستان  
بخوانیم

۱۱

نویسنده: عباسعلی سپاهی پهنسی

تصویرگر: زهرا امسان‌فر

